



An illustration of two tigers curled up together in a dark, woven basket. The basket is positioned in front of a window with a black frame divided into four panes. Large green leaves of a plant are visible on either side of the window. The background is a solid reddish-brown color.

تُرَب

نویسنده و کارگردان: بیژن مفید

دُم گربه

نویسنده: مارسل اِمه

برداشت و برگردان: لیلی گلستان

کارگردان: سیروس ابراهیمزاده

تصویرگر

نسرین اسماعیلی



تُرب

نویسنده و کارگردان: بیژن مفید

دُم گربه

نویسنده: مارسل اِمه
برداشت و برگردان: لیلی گلستان
کارگردان: سیروس ابراهیم‌زاده

تصویرگر
نسرین اسماعیلی

پالایش: اُرد انزابی‌پور
تاریخ انتشار: ۱۳۹۶
زمان کل سی‌دی: ۶۲:۱۹



مؤسسه‌ی فرهنگی-هنری ماهور
تهران ۱۳۹۶

دارای مجوز انتشار شماره‌ی ۱۷۳۴ الف از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و شماره‌ی ثبت ۴۳۶۸ و از کتابخانه‌ی ملی ایران.
همه‌ی حقوق مادی و معنوی این اثر برای مؤسسه‌ی فرهنگی-هنری ماهور محفوظ است.

The copyright of this sound recording is owned by Mahoor Institute of Culture and Arts.
Unauthorized copying, hiring, lending, public performance and broadcasting of this record is prohibited.

تَرْب صفحه‌ی ۴

نویسنده و کارگردان	بیژن مفید
گوینده‌ی داستان	سوسن مقصودلو
پیرمرد	رضا رویگری
تَرْب	بهمن مفید
زهرا	هنگامه یاشار
لیلا	فریده صابری
اکبر	سیروس ابراهیم‌زاده

زمان: ۳۱:۳۰

این نمایش در نوروز ۱۳۶۰ از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شده است.

دُمِ گَرَبه صفحه‌ی ۱۸

نویسنده	مارسل اِمه
برداشت و برگردان	لیلی گلستان
کارگردان	سیروس ابراهیم‌زاده
گوینده‌ی داستان	فهیمة راستکار
تامی	تامی مفید
سحر	سحر شهاب
گَرَبه	هنگامه یاشار
مادر بچه‌ها	شمسی فضل‌الهی
پدر بچه‌ها	رضا رویگری
خواننده	هنگامه یاشار

زمان: ۳۰:۴۹

چه روز آفتابی قشنگی، چه صحرای بزرگ رنگ رنگی، نه ابری تیره کرده آسمان را، نه قندیلی گرفته ناودان را، زمستان آمده کم کم به آخر، بله عمرش لب بام است دیگر، نخواهد بود دیگر دشت و صحرا، نه باران و نه بوران و نه سرما، نه طوفان دشمن باغ و چمن را، نه یخبندان سرما پیرزن را، که دیگر واپسین دَم‌های سال است، از این پس روسیاهی با ذغال است. روزهای آخر زمستان است. جوانه‌های گندم تک و توک زمین را سبز کرده. پیرمرد دهقان با زنش سرحال و شاداب میان مزرعه قدم می‌زنند و به حاصل زحمت خودشان نگاه می‌کنند؛ به کرت‌های سبزی، به گندم‌زار و به دست‌های تاول‌زده‌ی خودشان که از فرسنگ‌ها آنطرف‌تر از دامنه‌ی کوه نهر کردند و آب را به مزرعه رساندند.

لیلا پدرجان!

پیرمرد جان لیلا!

لیلا مادر آنجاست؟

پیرمرد بله.

لیلا مادر! وچین امروز با ماست.

زهرا ا...، اومدم، مَش مَمَد من می‌رم سراغ وچین، تو هم به شُخِمت برس. این دست و اون دست نکنی‌ها.

پیرمرد نه بابا، الآن مشغول می‌شم.

که دیگر واپسین دَم‌های سال است

از این پس روسیاهی با ذغال است

ترب با ذغال است.

پیرمرد با ذغال است.

ترب با ذغال است.

پیرمرد با ذغال است.

ترب با ذغال است.

پیرمرد با ذغال است.

ترب با ذغال است.

پیرمرد هه‌هه ... ا ... بینم این صداها از کجا بود؟

ترب برو ای مرد دیگر وقت کار است

صداهایی ناخوش و ناآشنا بود

مگر تنها تو می‌دانی بهار است

مگر برگ و گل و هرچه در اینجاست
نمی‌دانند این پایانِ سرماست
که ضایع می‌کنی وقتِ خودت را
برای یاوه‌گویی‌های بی‌جا
برو مرد حسابی بیل بردار
به جای حرف جانم کار کن، کار

پیرمرد چه کس بود این فضول بی‌ادب؟
ترب من.
پیرمرد کجایی؟
ترب پشتِ خیشِ گاواهن.

پیرمرد دهقان به دنبال این صدای عجیب با عجله به طرف
گاواهن رفت و ناگهان درست پشتِ خیش چشمش افتاد به
یک تُربِ چاق و چله.

پیرمرد ترب؟! به به...
ترب سلام.

پیرمرد ای جانِ بابا، کجا بودی؟ نبودی این طرف‌ها!
که از فصل ترب دیگر گذشته‌ست، به جای او
ترب نقلی به دشت است. مبادا راه گم کردی
ترب جان که کردی یادی از ما.

پیرمرد	نگفتم!... این ترب بسیار پُروست.
زهره	نبرده ذره‌ای از شرم بویی.
ترب	چرا از زور من چیزی نگویی؟
بله. زهره آستین‌ها را بالا زد و برگ‌های ترب را گرفت و کشید. کشید و کشید تا از نفس افتاد ولی ترب از جایش تکان نخورد.	
زهره	عجب سخت است، گویی آهن است این.
ترب	نه جانم. زور بازوی من است این.
پیرمرد	عزیزم گوش کن.
زهره	ول کن بینم.
پیرمرد	بیا اینجا عیال نازنینم.
پیرمرد	بین زور ترب خیلی زیاد است
زهره	اگر تنها به جنگش پا گذاری
پیرمرد	ولی با دوستان گردی چو همپای
زهره	بیا با یکدگر همگام گردیم
پیرمرد	اگر با یکدگر گردیم آنباز
زهره	ترب جان کاسه‌ی صبر ز من نیز
پیرمرد	کنون بیرون کشیمت هر دوی ما
زهره	بکن دیگر حساب کار خود را
پیرمرد	صحیح!
ترب	اگر خوبی، بدی از من شنیدی، حلالم کن.
پیرمرد	عجب مرد رشیدی! چرا اقوام خود را ریشه کردی؟
زهره	بینم ماست‌ها را کیسه کردی؟
ترب	هه‌هه‌هه... ترب را پهلوان‌ها آزمودند
پیرمرد	خجل گشتند و آبرویشان رفت
زهره	خیالت این ترب از آن ترب‌هاست؟!
پیرمرد	که همچون رستم افسانه بودند
زهره	تو پنداری ز بازو زورشان رفت

تُرُب نوشته‌ی بیژن مفید (۱۳۱۴-۱۳۶۳) نویسنده، کارگردان و بازیگر معروف تئاتر در سال‌های دهه‌ی چهل و پنجاه است و دُم گربه را مارسل امه (۱۹۰۲-۱۹۶۷) نویسنده و نمایشنامه‌نویس فرانسوی نوشته است.

هر دو اثر، با بیانی تمثیلی، داستانی شیرین و جذاب دارند و بازیِ خوبِ بازیگران نامدار دهه‌ی پنجاه تئاتر ایران بر زیبایی و جذابیت هر دو داستان افزوده است. نمایش تُرُب در نوروز ۱۳۶۰ نیز به صورت نمایشنامه‌ی تلویزیونی از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شده است.

مهر انتشارات سوره (۱۳۹۳) برایت فرم
شماره ۱۳۹۳
همه‌ی حقوق‌های معنوی این اثر برای مؤسسه‌ی فرهنگی-هنری
by Mahoor Institute of Culture & Arts.

Unauthorized copying, reuse, lending, public performance and broadcasting of this record is prohibited.

مؤسسه‌ی فرهنگی-هنری ماهور
Mahoor Institute of Culture and Arts
www.mahoor.com info@mahoor.com